



قرآن و حوزه

مقاله ای از: فقیه مصلح قرآنی حضرت آیه الله العظمی صادق تهرانى
انطباق مقاله با بیانیهی معظم له در سال ۱۳۸۶
توسط حجّه الاسلام محسن نورانى

پس از عرض سلام و دعای فراوان به برادران عزیز که مصمّمند انقلاب بزرگ علیه رژیم استبدادی ستمشاهی را به انقلاب بزرگتر علمی حوزوی پیوند زنند، که این اصل است و آن فرع. انقلاب علمی اسلامی زیر بنا و انقلاب سیاسیش روبناست، و اکنون که در این انقلاب برونی تا حدی پیروز شدیم و سیاست را از دست حکومت مطلقه‌ی شاهانه بازستاندیم، هنگام آن رسیده که انقلابی قرآنی را در درون حوزه-ای که بنیادگر انقلاب سیاسی بوده ایجاد کنیم، و پاسخی قانع کننده به این پرسش دهیم که: چرا حوزه‌های اسلامی، قرآن را که متن ابدی اسلام است متن اصلی خود قرار نداده‌اند^۱، با این که آن اصل، و همه‌ی چیزهای دیگر نشأت گرفته از آن است، و به جای آن بحث‌های غیر قرآنی همواره در حال گسترش است!

چرا حوزه‌های ما جوابگوی مسلمانان جهان تا چه رسد دیگران نیستند، تا دیگران بلکه برخی از مسلمانان هم با ظاهری اسلامی، علیه اسلام عزیز، یاوه‌سرایی کنند. و پاسخ‌های محکم و متین از این حوزه‌ها نیابند، چرا...؟

آیا استعمار، استکبار، استعمار و ... جهانی با چهره‌های برونی و درونی‌اش تقصیراً و قصوراً خواسته است، روح اصلی اسلام را در میان آنان ناچیز گیرد، که مهمترین و اصلی‌ترین ویرانگر بی‌دینی یعنی قرآن را از متن و بلکه حاشیه‌ی حوزه‌ها نیز بیرون کند، و حوزویان را همواره سرگرم مطالبی نامطلوب و بی‌فایده و یا زیانبخش کند، که لااقل نه سودی برای اسلام و نه زبانی علیه استعمار و کفر داشته باشد که ثمره‌ای جز اشتغال آنان به خیالاتی دور کننده از معارف جهان‌شمول قرآن نداشته باشد!

... دشمنان برونی اسلام، با عوامل درونی خود از آغاز نزول قرآن و برای همیشه کوشیده و می‌کوشند که حوزه‌ها و در نتیجه امت اسلام را از درون پوک و پوچ کنند، تا اصالت قرآنی را که محور اصلی همه‌ی اسلام است به خیالاتی علمی نما، تبدیل نمایند، که نه پاسخگوی پرسش‌ها و نیازهای مسلمانان باشد، و نه سد ره راهزنان دین و یاوه‌گویان علیه اسلام!

این همان استعمار و استعمار روز افزون است که پیغمبر بزرگوار را واداشت در خطبه‌ی عمومی و بسیار مهم «منی» به کذب زدایی از قرآن پرداخته، بفرماید:

«قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكَذَابَةُ وَ سَتَكُثُرُ، فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ فَمَا جَاءَكُمْ عَنِّي مِنْ حَدِيثٍ يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَإِنَّا قُلْتُهُ وَ مَا جَاءَكُمْ مِنْ حَدِيثٍ يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ».

^۱. این مقاله در سال ۱۳۷۱ هـ. ش منتشر شد ولی پس از انتشار بیانیه‌ی آیه‌ی الله صادقی در سال ۱۳۸۶ و چاپ آن در کتاب «نظرات نوین از دیدگاه قرآن»، انطباق مقاله با بیانیه، توسط شاگرد مبرز ایشان حجه‌الاسلام محسن نورانی انجام گردید.

و این در هنگامه‌ای بود که حدیث سازان برای کسب موقعیت، به نادانی و یا تعمد به دروغ پردازی دامن زده و می‌خواستند قرآن را در بوت‌های فراموشی و یا تحت الشعاع قرار دهند، تا بلای نابودی و یا کمرنگی معارف آن را جهانگیر کنند. و علمای اسلام را به زحمت تنقیح علم رجال و مانندش اندازند، زیرا حفظ قرآن همگانی بود، و تنها تشخیص در نقل حدیث بود که بی‌مرز و بیکران بود؛ به ویژه که ساده لوحانی مقدّس یا متقدّس را در سلسله‌ی اسناد حدیثی جا می‌زدند.

استعمار شیطانی نقشه‌ها ریخت تا بتواند در پرتو قداست قرآن، اصالت علمی-اش را به کلی کنار نهد، و باب تأویل نظرات را به روی قرآن بگشاید و آنچه این یگانه کتاب نجات بخش را در زاویه نشانده که از آن بجز در مجالس فاتحه، گورستانها، دست گدایان و ... اثری نماند، که اگر هم دمی آیه‌ای به میان آید به گمان «ظَنَى الدَّلَالَةَ» بودن از گردونه برون رود.

و نیز وسوسه‌هایی بدین گونه که: قرآن بدون حدیث قابل فهم نیست و قداست قرآن، فهمش را ویژه صاحبان وحی ساخته که: «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ» و تو ای فلانی یک حرف هم از قرآن نمی‌فهمی ... تا بجایی که درس و تحقیق در آیات قرآن در حوزه‌های ما نه تنها رسمیتی ندارد، بلکه گواه بیسوادی و از دروس جنّی! است، که اگر کسی بخواهد مجتهد و مرجع تقلید گردد بایستی از علوم عمیق قرآنی دور باشد، و گرایش تنگاتنگ به آیات فقهی آن نداشته باشد، و حتی آیات الاحکامی هم که خیلی کمرنگ و کم تألیف می‌شود مورد تحمیل اجماعیات مخالف قرآن و یا شهرتهای متضادّ با قرآن یا آراء مختلف قرار می‌گیرد که به حدود پانصد آیه بی‌اعتنایی شده برخلاف نص و یا ظاهر پایدار قرآن فتوای داده می‌شود. البته به فضل الهی در «تبصره الفقهاء» و «تبصره الوسيله» و سایر کتابهای فقهی همین پانصد مورد از مخالفت‌های فتوایی اکثریت حوزویان با قرآن را نقد کرده-ایم.

این چه حوزه‌ی اسلامی است که در سراسر نشیب و فرازهای علومش اصالت قرآنی ندارد؟ و این چه فقاهتی است که فقیه از آغاز دروس حوزویش تا هنگام نوشتن رساله‌ی علمیه هرگز عبوری هم از فقه قرآن ندارد؟

«ظَنَى الدَّلَالَةَ» بودن قرآن، ضدّ بلاغت والای قرآن است که در بالاترین اوج اعجاز در روشن بیانی است تا بجایی که {بیان للناس} یکی از نامهای آن به شمار آمده است. چنانکه {وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا} هرگونه کژی را از تمام ابعاد قرآن نفی کرده، و نیز {قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ}: رسا بودن حجت قرآنی را بازگو می‌کند.

این خود از ضروریات کتاب دعوت الهی است که هرگز از نظر روشن بیانی نباید نقصان یا ابهامی داشته باشد، و بالاخره کسانی که «بیان» روشن قرآن را منکرند در

ضمن سایر کتمان کنندگان قرآن، مورد بسی سرزنشند که: **{ إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَيْنَاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ }** بی‌گمان کسانی که آنچه را از نشانه‌های روشن و هدایت نازل کردیم پنهان می‌دارند پس از آن که آن را برای مردم در کتاب بیان کردیم اینان را خدا لعنتشان می‌کند و لعنت کنندگان [هم] آنان را لعنت می‌کنند.

آری و از همین زمره‌اند آنان که نتیجه‌ی تفکر و تدبّر در قرآن را «**فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ**» دانسته‌اند تا اهلش از تفکر در آن به هراسند، و طرفی از این اقیانوس بیکران نبندند تا استعمارگران و استحمارگران از آسیب راهنمایی‌های قرآن در امان باشند.

آیا کفار و مشرکان نبودند که به مجرد شنیدن آیاتی از قرآن بدان ایمان می‌آوردند، و آیا نفهمیده مؤمن می‌شدند؟ آیا **{ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ }** را نمی‌فهمیدند؟ پس اگر «**ظَنِّي الدَّلَالَةُ**» بودن قرآن را با آیاتی همانند: **{ إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا }**، **{ وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ }** ضمیمه کنیم؛ در نتیجه هرگز قرآن مردم را به هیچ حقی نمی‌رساند!! و این قرآن که ریشه‌ی رسالت و دعوت پیامبر بزرگوار است هرگز دعوتی رسا و حجتی وافی نخواهد بود. و در این صورت آن حضرت بسی آزار خواهد شد، و با توجه به: **{ وَ قَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا }** و **{ إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا }** مهجور بودن قرآن مورد گله‌ی شدید و اذیت آن حضرت بوده و مورد لعنت می‌باشد.

وانگهی فرار از قرآن فهمی و تدبیر در آن بر مبنای قداستش، مانند فرار مشرکان از عبادت خدا به حساب همین قداست است، که: ما کجا و عبادت خدای جهان کجا! پس ما باید به عبادت مقربان‌ش بسنده کنیم؛ اینان نیز با امثال این بهانه از قرآن دور و به سایر چیزها نزدیک شده‌اند!

سراسر تعبیرات قرآن گواهی است روشن بر روشن بیانی خارق العاده‌ی آن، و نیز مانند آیه‌ی **{ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ }** تصریحی است بر این حقیقت.

و اما در پاسخ به غائله‌ی ایجاد شده درباره‌ی این حدیث حقّانی از امام محمد باقر (ع): «**إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ**»؛ باید گفت که معنای این حدیث شریف، حقیقتی نورانی است که متجربین با انحصار و قبض معنای آن، سبب گسترش مهجوریت قرآن شده‌اند؛ زیرا: «**مَنْ خُوطِبَ بِهِ**» تنها معصومان (علیهم السلام) نیستند اگر چه مراد از آن نخست، نظر به بعد معرفت و حقیقت نهایی قرآن است که در اختصاص مقام نبوت و صاحبان وحی و اوصیای معصوم الهی است ولی بر

حسب حدیث امام صادق که از امام حسین و امیرالمؤمنین ' هم اینطور نقل شده است: «**إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءٍ عَلَى الْعِبَارَةِ وَالْإِشَارَةِ وَاللِّطَائِفِ وَالْحَقَائِقِ؛ فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ وَالْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ وَاللِّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ وَالْحَقَائِقُ لِلنَّبِيِّاءِ**»، مراحل سه-گانه‌ی دیگری نیز برای «**من خُوطِبَ بِهِ**» وجود دارد زیرا «اشاره» بعد از «عبارت»، معنای تحت اللفظی را از «عبارت» می‌خواهد، و حوزه‌های ما از این جهت هنوز به مرتبه‌ی «عوام» هم نرسیده‌اند.

پس اگر درست بنگریم «**من خُوطِبَ بِهِ**» همان مخاطبان قرآن در { **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** } و { **قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ** } و { **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** } هستند، که «**إِنَّمَا يَعْرِفُ**» تمامی درجات قرآن فهمی به جز حقایق و تأویلات آن را که در اختصاص معصومان (علیهم السلام) است بر حسب مراتب مخاطبانش شامل است، به شرط آنکه لغت قرآن را به راستی بدانند و یا برایشان درست و رسا ترجمه شود.

بنابراین در اینجا معنای این که ابوحنیفه حتی یک حرف از قرآن را نمی‌فهمد، و یا قرآن بدون حدیث مفهوم نیست پیدا است که مقصود از آن معانی تأویلی قرآن است که در اختصاص صاحبان وحی است، و چنان که می‌بینیم خود رسول الله | و سپس امامان معصوم (علیهم السلام) مردم را بر مبنای دلالتها و اشارتهای قرآنی دعوت می‌کردند که «**لِمَكَانِ الْبَاءِ**» در { **وَأَمْسَحُوا بِرُئُوسِكُمْ** } برای حل اختلاف شیعه و سنی در مسح بعضی یا تمام سر در وضو، بیانگریست قرآنی.

به ما می‌گویند شما بر مبنای عُمَرِ «**حَسَبْنَا كِتَابَ اللَّهِ**» این گونه قرآن را اصل می‌دانید؛ نخست باید گفت: در برابرش «**حَسَبْنَا الرُّوَايَةَ**» خیلی ناهنجارتر از «حسبنا»ی فوق الذکر است، وانگهی این سخن عُمَرِ «**كَلِمَهُ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ**» بوده، زیرا همین «حسبنا کتاب الله» تصریح می‌کند که: { **مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ** } به ویژه در آخرین لحظات عمر پیامبر | که { **وَوَحْيٌ يُوحَىٰ** } حتمی‌تر است. پس اگر ما قرآن را محور علوم خود می‌دانیم به این دلیل است که آیه‌ی مبارکه‌ی { **أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ...** } قرآن را در دو بعد معجزه‌ی رسالت و احکامش کافی دانسته، و سنت رسول الله (ص) و سخنان ائمه‌ی اهل البیت (علیهم السلام) نیز تنها بر مبنای اوامر قرآنی مطاع است که { **اطيعوا اللَّهَ وَ اطيعوا الرَّسُولَ وَ اولي الامر منكم ...** }

بنابراین قرآن، متن است و سنت ثابت، حاشیه‌ی توضیحیه‌اش، و در نتیجه احادیث موافق قرآن؛ سنت، و مخالفش بدعت و آنچه موافق یا مخالف قرآن نیست در صورتی که سندش صحیح باشد یا اکثریت متأخرین از علمای امامیه آن را پذیرفته باشند حجت بالغه‌ی الهی است مانند مقبوله‌ی عمر بن حنظله در بحث تعادل و تراجیح.

و اما اصل قرآنی {و لا تقف ما لیس لک به علم...} که بعد از احکامی فرعی نازل شده، هرگز اختصاصی به اصول دینی ندارد، و این خود دلیلی است روشن که علم، محور پذیرش احکام فرعی است پس در صورت عدم مخالف حدیثی با قرآن و عدم تعارض آن حدیث با حدیثی دیگر؛ علم به حکمی فرعی برای ما حاصل می‌شود. اینگونه محوریت قرآن آن قدر مهم و کارساز است که نویسنده در طول دو سال اقامت در مکه مکرمه- ضمن هجرت هفده ساله از شر شاه- پاسخ گوی تمامی مسایل فرق مختلفه‌ی اسلامی با «محوریت کتاب اللّه» بوده‌ام، و همین رمز وحدت میان مسلمین است.

باید با کمال تأسف عرض کنم که حوزه‌های ما اعم از شیعه و سنی، بازدهی چندانی جز گروهی اندک فقیه و فیلسوف ندارد که این فقاقت و فلسفه هم اصالت قرآنی ندارد، وانگهی مگر مسلمین چند نفر مرجع تقلید لازم دارند که تمامی نیروهای حوزه‌ها برای تحویل دادن فقیه باشد، بلکه او هم با همگی حوزویان بایستی جوابگوی تمامی پرسشهای اسلامی باشند و تا هنگامی که قرآن پایه‌ی اصلی دانشهای حوزوی نباشد، هرگز حوزه‌ها پاسخگوی پرسشهای اسلامی مسلمین نیستند تا چه رسد به دیگران، و یا دشمنان اسلام عزیز!

حوزه‌ی مبارکه‌ی اسلامی بایستی نیرومندترین و وسیعترین دانشگاههای علمیه-ی جهان باشد، که همه‌ی دانشگاهها و دیگران در پرتو تعالیم این حوزه‌ها اسلامی شوند. و بهتر از دانشگاههای جدید که تا حدودی رشته‌های عمومی دارند و سپس تخصصی، باید دانشگاه علوم قرآنی منظم باشد و تمامی علومش تا حدودی شایسته و بایسته بر محور علوم قرآنی باشد، و سپس رشته‌های تخصصی ادبیات، منطق، فلسفه، عرفان، اصول و فقه، سیاسات، اجتماعیات، اقتصادیات، عقائد، اخلاقیات و علوم تجربی جدید و مانند اینها باشد، که دانشجویان در هر رشته پس از بهره‌گیری شایسته‌ی عمومی از قرآن، بعضی از این رشته‌ها را به گونه‌ی تخصصی فرا گیرند. نخست سطح الفاظ قرآن و سپس معانی اولیه‌ی آن، و بعد تفسیر تسلسلی و سپس تفسیر موضوعی قرآن، که دانشجو و دانشمند حوزوی بتواند پاسخگوی عمومی و تخصصی پرسشهای همگان باشد.

... نه آن گونه تفسیر قرآن به صورت رشته‌ای خاص آن هم حاشیه‌ای به ویژه با آن تحمیلات غیر قابل تحمل که، «از دروس جنبی» قرار گیرد!

... نه آن که حوزه، از اسلام تهی گشته و از معارف قرآن بی‌بهره، و از دقتهای بی‌ثمر اصولی پر بهره باشد که ثمره‌اش تلف شدن بهترین ایام جوانی است! برادران! این انقلاب برونی تنها مقدمه‌ای است برای انقلاب قرآنی که نخستین پرچمدارش شخص رسول اللّه (ص) و ائمه‌ی هدی (علیهم السلام) و سپس عالمانی

آگاهند که در مدرسه‌ی رسالت و امامت، متن متین اسلامی، یعنی قرآن را به خوبی و شایستگی دریافت کرده و برای تعلیم و تربیت دیگران کمر همت بسته‌اند، و ما باید به نق نق‌های جاهلان عالم نما هرگز توجهی نکرده و حوزه‌های خود را با حوزه‌ی علمی و تربیتی آن حضرات هماهنگ کنیم ... آیا در آن حوزه‌ها حالت ویژه‌ای از نظر شکل، سن و ... مطرح بود؟ یا عالمان آن، راویانی همچون جمال، تمّار، زّیات و ... حاملان سنت اسلامی بوده‌اند؟

حوزه‌های اسلامی با دو نیروی شایسته می‌توانند رهبری سیاسی و مذهبی را ویژه‌ی خود سازند، نخست اتکا بر محوریت اصیل کتاب و سنت، و سپس این که هرگز از نظر اقتصادی تکیه‌گاهی نه دولتی و نه ملی نداشته باشند که **{ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا }** سنت اقتصادی رسالت‌هاست. و **{ إِنْ أَتَبِعُوا إِلَّا مَا يَوْحَىٰ إِلَيَّ }** سنت علمی و معنوی آنها و دیگر هیچ.

طلاب روحانی بایستی بخشی از اوقات خود را در راه خودکفایی اقتصادی، و بقیه را برای دریافت معارف الهی جهان‌شمول قرار دهند و حضور در درسهای حوزوی و غیره هم بایستی عمومی باشد تا هر کس بتواند به اندازه‌ی استعدادش به خودسازی و سپس ساختن دیگران بپردازد، همان طور که در دروس معصومان (علیهم السلام) چنان بوده است.

اگر حوزه از نظر اقتصادی متکی بر حکومتها باشد اصالت خود را از دست داده و بایستی بر حسب خواسته‌ی آنان «وعاظ السلاطین» باشد، و اگر هم بخواهد بر مردم متکی باشد بایستی مطابق خواسته‌های آنان عمل کند؛ و این دو اتکا، دور شدن از استقلال رسالتی و نزدیک شدن به خواسته‌های دیگران است که واویلا.

موفقیت و شادی استعمار و استحمار جهانی در این است که حوزه‌های ما از هر جهت منحرف باشد، که علومش بر پایه‌های غیر قرآنی؛ و اقتصادش نیز بر عهده‌ی دیگران باشد. و اگر مرجع تقلیدی، چشمش به دست دیگران باشد طبعاً و ناگزیر در فتاوایش باید ملاحظه آنان را بکند که این خود آغاز بدبختی است و انحراف در دعوت اسلامی!

و اگر ما بخواهیم این گونه تحول خدا پسندانه‌ای را در حوزه محقق سازیم، این خود آغاز عزاداری استعمارگران است.

سخن درباره‌ی مدیریت شایسته‌ی حوزه بسیار است و بسیار جای تشکر است که این آرمان اسلامی تحقق یابد، ولی زیر بنای این سازمان، تحولی علمی است که بایستی بر محور قرآن انجام پذیرد.

وضع کنونی حوزه‌ها به گونه‌ای است که اگر فردی حوزوی در رساله‌ای فقهی یا فلسفی، و ... به قرآن تمسک نماید همین خود سند جهل او نمودار می‌شود. ما نمی-

گوییم شیخ طوسیها و علامه‌ها ... دانسته برخلاف قرآن فتاوی‌ای دارند، بلکه پیوند قصور و تقصیر است که اصالت قرآن را به تدریج از یاد برده مثلاً احیاناً علامه‌ی حلی به استناد «روایت» شیخ طوسی فرماید: «**لَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ**» در صورتی که این برخلاف نص قرآن است که: **{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ }** او و دیگر فقیهان می‌گویند شهادت فرزند علیه پدرش پذیرفته نمی‌شود ولی خدا می‌فرماید: انسان باید به خاطر خدا شهادت دهد ولو این شهادت، علیه خودش یا پدر و مادرش باشد.

اکنون بایستی دو گام اساسی برای اصلاح علمی حوزه برداشت: نخست کتب درسی و غیره‌ی گذشتگان بر محور اصلی قرآنی، به گونه‌ی نیاز زمان تألیف گردد، و سپس با **{ أَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ }**، شورای مدیریت کتب قرآنی حوزه‌های علمیه تأسیس گردد و بر اساس مشورت قرآن پژوهان برتر، اصالة القرآن در تمامی کتابهای درسی حوزه لحاظ شود.

حوزه‌ها می‌توانند با صرف وقت و فکر و مال کمتری، دانشهای اسلامی فراگیرتری بیاموزند که پاسخگوی تمامی پرسشها باشد، و با برخورد درست قرآنی، تمامی حق جویان را به خوبی رهنما باشند.

و باید به جای بحثهای غیر وحیانی تنها به کتاب و سنت پرداخته شود، که سایر ادله اگر در مقابل کتاب و سنت منظور گردند بدین معنی خواهد بود که ادله‌ای مستقلند، ولی اگر اینها را کاشف از وحی بدانند، صحیح است البته به شرطی که مخالفتی با قرآن نداشته باشند و بالاخره محوریت کتاب و سنت؛ رمز وحدت میان تمامی فرق مسلمین خواهد بود. و مانند آیه‌ی مبارکه‌ی **{ وَ الَّذِينَ يُمْسِكُونَ بِالْكِتَابِ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ }** تمسک به کتاب را رمز اصلی اصلاحگری می‌داند که سنت نیز به امر قرآن، مقبول است.

جالب این است که با هر یک از علمای آگاه قضیه‌ی غربت قرآن به میان می‌آید خود تأسف می‌خورند؛ از جمله در نجف که بودیم به آقای آیت الله العظمی خوئی گفتم چرا درس تفسیر را هفته‌ای یک‌شب مقرر کرده‌اید، فرمودند زیرا هر درس یک هفته مطالعه می‌خواهد، گفتم چرا همین را هم ترک کردید؟ فرمودند: ... و روزی برای درس تفسیر رهسپار مسجد بودم. یکی از علما ... گفت کجا؟ گفتم برای تفسیر می‌روم، گفت: آسید ابوالقاسم تو که آینده‌ی نزدیک مرجعیت را در پیش رو داری چرا در کتاب قال موسی و قال عیسی وقت صرف می‌کنی، اینکه علمیت نیست و با مرجعیت منافات دارد! گفتم: این جاهل که بود؟ فرمود، خودش رساله‌ی عملیه نوشته بود ولی هنوز مرجعیتش جا نیافتاده بود که مُرد.

و ... به مرحوم آیه الله العظمی خمینی گفتم: چرا درس تفسیر ندارید؟ فرمودند ... و هفتاد سال مطالعه لازم دارد!! به هر حال بود و نبود دروس تفسیری مراجع، حقیقت قرآنی را بود و نبود نمی‌بخشد و اگر تمامی علمای اسلام - معاذ الله - از قرآن فاصله بگیرند هرگز مسلمان که محور ایمانش قرآن است نمی‌تواند از آن دور شود.

و اکنون فرازهایی از عشق وافر به انقلاب قرآنی پرچمدار انقلاب سیاسی، مرحوم امام خمینی: «مذهب اسلام که سندش قرآنست» که «مشمول بر همه چیز است» «همه‌ی ابعاد انسان را می‌سازد» که «غنی‌ترین کتابهای عالم است» «متخصص لازم دارد» «قرآن اُسّ اساس دین و دیانت و غایه القصوای بعثت رسل و انزال کتب است» «قرآن باید در تمام شئون زندگی حاضر باشد» «اگر دول اسلامی و ملل مسلمان به جای ... تعالیم نورانی و رهایی بخش قرآن کریم را نصب العین خود قرار داده و بکار می‌بستند امروز اسیر تجاوزگران نبودند ... دوری از قرآن، ملت اسلام را به این وضع سیاه نکبت بار کشانده و مواجه ساخته ...»

و بالاخره در اعلامیه‌ای برای حجاج بیت الله الحرام می‌نویسند: ... از تمام علماء اعلام و فرزندان و دانشمندان ارجمند تقاضا دارم که از کتاب مقدسی که تبیان کل شیء است غفلت نفرمایید ... خدای نخواستہ مباد که مهجور گردد ... و بالاخره هر طایفه‌ای از علماء اعلام به بعدی از ابعاد این کتاب مقدس دامن همت به کمر زده ... در ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی و ... وقت صرف نمایند تا معلوم شود این کتاب سرچشمه همه چیز است ... هان! ای حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌های اهل تحقیق بپا خیزید و قرآن کریم را از شر جاهلان متنسک و عالمان متہتک که از روی علم و عمد به قرآن و اسلام تاخته‌اند و می‌تازند نجات دهید.

اینجانب از روی جد نه تعارف معمولی می‌گویم: از عمر به باد رفته‌ی خود در راه اشتباه و جهالت تأسف دارم، و شما ای فرزندان برومند اسلام، حوزه‌ها و دانشگاه‌ها را از توجه به شئون قرآن و ابعاد بسیار مختلف آن بیدار کنید. تدریس قرآن در هر رشته‌ای از آن را محط نظر و مقصد اعلا‌ی خود قرار دهید، مبادا خدای ناخواسته در آخر عمر که ضعف پیری بر شما هجوم کرد از کرده‌ها پشیمان و تأسف بر ایام جوانی بخورید همچون نویسنده. (صحیفه‌ی نور، ج ۲۰، ص ۲۰)

اکنون پاسخهای مختصر به آنچه برادران می‌پرسند:

۱. اهداف آموزش و تربیت حوزوی بسط معارف جهان‌شمول اسلامی

است و باید به گونه‌ای که امروز شایسته است با بهره‌گیری از دستگاہهای

نوین هر چه بهتر و سازنده‌تر اسلام را جهانگیر کنیم ... { وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا

اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ }

۲. حوزه برای طلبه، وطن نیست، بلکه محلّ آماده شدن برای دعوت شایسته اسلامی است مگر آنان که توان تدریس دارند.
۳. فقه و علوم دیگر اسلامی، گویا است و نه سنتی و پویا، مگر پویندگی موضوعات؛ زیرا احکام اسلامی هرگز تبدیل پذیر نیست.
۴. علمی که می‌تواند در خدمت بیان حقایق کتاب و سنت باشد، بایستی به خدمت آنها گمارده شود و نه آن که بر آنها تحمیل گردد.
- از جمله تنظیمات حوزوی، ارزشیابی اخلاقی و استعدادی برای تحصیل علوم اسلامی است که هر کس به حد خود کار آمدی داشته باشد.
۵. در تبلیغ اسلام، بایستی سنت پیامبران محطّ نظر اصلی باشد زیرا تبلیغ بدون درخواست اجرت از مردم، بهترین شیوه‌ی تبلیغی است.
۶. آشنایی با زبانهای گوناگون ضرورتی است تبلیغی زیرا دعوت اسلامی جهان‌شمول است.
۷. تک ماده‌ای نمودن دروس حوزه‌ها، آن هم بر محورهای غیر قرآنی هرگز پاسخگوی مردم در سطح جهان نیست، بلکه تمامی مواد علمی، بایستی به گونه‌ی عمومی و تخصصی در دانشگاه اسلامی قرآنی، برای دعوت گوناگون مردم وجود داشته باشد.
- و بالاخره ما با تکیه بر محوریت تامّ دروس قرآنی، تفکرات شورایی در علوم و تنظیم مواد درسی و مدیریت شایسته‌ی شورایی، می‌توانیم راه انقلاب قرآنی جهانی حضرت مهدی «عجل الله تعالی فرجه الشریف» را هموار سازیم.

والسلام علیکم و رحمۀ الله و برکاته

قم- محمّد صادقی تهرانی

فروردین ماه ۱۳۷۱ هـ . ش